

نهادند و از تئوری موازنه نوکلاسیک که به نظر می‌رسید بهتر به‌تواند در مقابل حمله مکتب اطریش مقاومت کند، استفاده کردند. بدین ترتیب لانگه با پذیرش این که برنامه‌ریزی، حتی اگر توسط دموکراتیک‌ترین دولت‌ها صورت بگیرد، فاقد معیارهای اقتصادی مناسب است، به حمله میزس پاسخ داد. لانگه و دیکنسون به منظور در نخلطیدن به راه‌حل‌های خام و مقتدرانه، مطرح کردند که مسئولین برنامه‌ریزی سوسیالیستی می‌توانند مدل بازاری را مطرح کنند که دارای سیستم قیمت‌های غیرثابت باشد و برای مقایسه مسیرهای گوناگون رشد مورد استفاده قرار گیرند. افزون بر این لانگه و دیکنسون مطرح کردند که برنامه‌ریزان می‌توانند از برنامه قیمت‌های مربوط به گذشته استفاده کنند و سپس برای تدقیق و اصلاح آن‌ها از روش آزمایش و خطا بهره‌گیرند؛ روش اخیر را به مثابه یک نوع آزمایش نخستین توضیح دادند. بدین ترتیب اگر محصولی در حد مطلوب فروش نرفت، قیمت‌ها کم می‌شود و اگر محصولی کم‌یاب شد، قیمت‌ها بالا می‌رود. سود بنگاه‌های صنعتی نیز خود یک شاخص است. مسئولین مالی از نرخ سود به‌عنوان تنظیم‌کننده استفاده می‌کنند و به هر فردی بر مبنای منظم، سود اجتماعی پرداخته می‌شود. از آن جا که این مدل‌های سوسیالیستی مفاهیم جدیدی را تجسم می‌کرد و اقتصادیات ریاضی‌گونه را به دقیق‌ترین وجه به نمایش می‌گذاشت، در مقایسه با مثلاً نظم اقتصادی سوسیالیستی پیشین که اسکار لانگه و مارک برایت مطرح کرده بودند، در اساس مرکز مدار بود. در نظم اقتصادی سوسیالیستی اسکار لانگه و مارک برایت فضای بازتری هم برای خودمختاری تعاونی‌های کارگری (کلکتیوهای کارگری) و هم برای کارگران منفرد در نظر گرفته شده بود. (۴۸) آیا لرنر خود متوجه شده بود که مدل‌هایی از این دست بیش از حد ایستا هستند و در یک دنیای پویا تصویر موازنه لانگه را گیج کرده بود. (۴۹)

هایک پاسخ به این مدل‌ها و ادامه نقد اطریشی را به عهده گرفت. او در مقالاتی که در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۵ منتشر شد، مطرح کرد که لانگه و دیکنسون نتوانسته‌اند نقش بی‌چون و چرای کارفرمایان در استفاده از فرصت‌ها و به‌وجود آوردن روابط مربوط به قیمت‌ها که اساساً مفروض نبود را مشخص کنند. نظر آن‌ها پیرامون یک بانک مرکزی سوسیالیستی که به بنگاه‌های صنعتی وام می‌داد، نتوانست نشان دهد که مقامات بانکی برای حمایت از یک پروژه در مقابل پروژه دیگر مشخصاً فاقد رهنمودهای اقتصادی‌اند. بنگاه‌های صنعتی که سرمایه در اختیار می‌گذاشتند می‌توانستند وعده سودهای غیر واقعی بدهند، بدون این که از پی‌آمدهای آن ترسی داشته باشند. یکی از اشارات معروف هایک این بود که مالکیت جمعی مسئولیت تصمیم‌گیری پیرامون سرمایه‌گذاری را منتفی می‌سازد؛ بدین ترتیب که سرمایه را به طرز ناروشن بین قدرت مرکزی و مدیران بنگاه‌های صنعتی تقسیم می‌کند. این به عهده مقامات مرکزی است که تصمیم بگیرند که یک کارخانه در یک مکان از کارخانه‌ای در مکان دیگر بیش‌تر توسعه یابد. تمامی این‌ها به معنی آن است که مقامات مرکزی می‌بایستی کم و بیش به همان مقیاس برنامه‌ریزی کنند که گفتم خود در واقعیت امر بنگاه صنعتی را اداره می‌کنند. از آن جا که به کارفرمای منفرد برای اداره کارخانه‌ای که در اختیار او گذاشته‌اند به احتمال قریب به یقین حق تصدی قراردادی معینی داده می‌شود، همه سرمایه‌گذاری‌ها ضرورتاً از مرکز هدایت خواهد شد. نتیجه چنین تقسیم‌بندی این است که نه کارفرما و نه قدرت مرکزی در وضعیتی هستند که بتوانند برنامه‌ریزی کنند و یا امکان این باشد که مسئولین خطاها را مشخص کنند. این فرض که ایجاد شرایط رقابت کامل ممکن است آن هم بدون آن که مسئولین تصمیم‌گیری بتوان خطاهای خود را به عهده بگیرند، توهم محض به نظر می‌رسد (۵۰).

هایک با مقاله خود تحت عنوان " کاربردهای دانش در جامعه " که در مجله *The American Economic Review* (سال ۱۹۴۵) منتشر شد، توجه همگان را به خصلت دانش اقتصادی که ناگزیر پراکنده است جلب کرد. توان بالقوه اقتصادی یک منبع یا کالا به این بستگی دارد که دقیقاً کی و در چه زمانی قابل دسترسی است. از آنجا که تعداد زیادی کارفرمای بنگاه‌های صنعتی ممکن است به‌توانند امکانات و مناسبات جدیدی پیدا کنند و از ایده‌ها و ابتکارات خود با مسئولیت خویش حمایت کنند، برنامه‌ریزان نمی‌توانند انبوه اطلاعات پراکنده و مجزا را که بسیاری از آن‌ها خارج از یک متن مشخص و مؤکداً غیر قابل درک و بی‌معنی‌اند بدانند (۵۱).

نقد هایک از لانگه و دیکنسون هم در ایجاد شک واقعی نسبت به مؤثر بودن یک بازار ساختگی موفق بود و هم توانست در خدمت بحثی قرار گیرد که مخالف برنامه‌ریزی کامل میزس بود. بدین ترتیب هایک در پاسخ به این بحث که تثبیت اولویت‌های مصرف‌کنندگان تلویحاً یعنی نیاز به کالاهای مناسب برای تولید کننده، توضیحات زیر را ارائه داد: "اما روشن است که ارزش‌های شاخص تولید صرفاً به ارزش پولی کالاهای مصرفی بستگی ندارد بل که به شرایط عرضه شاخص‌های گوناگون تولید نیز وابسته است. فقط برای کسی که همه این حقایق هم زمان روشن باشد، پاسخ ضرورتاً از اسناد مفروض منتج می‌شود. در هر حال مسأله عملی دقیقاً به این علت پیش می‌آید که این حقایق هرگز به این صورت در اختیار یک فرد قرار نمی‌گیرد و در نتیجه ضروری است که در حل مسأله از دانشی استفاده شود که افراد زیادی در اختیار دارند." (۵۲)

بحث هایک به طرز بارزی شبیه پاره‌ای از نکاتی است که در بالا از تروتسکی نقل شد. هر دو نویسنده به غلط بودن هدایت اقتصاد توسط یک مغز اشاره می‌کنند. در حقیقت در همین مقاله هایک از نوشته سال ۱۹۳۲ تروتسکی که

تحت عنوان "خطراتی که اقتصاد شوروی را تهدید می‌کند" (۵۳) نقل قول می‌آورد.

مسائل بی پاسخ

"بحث محاسبه اقتصادی" در دهه چهل بدون این که پاسخ قطعی پیدا کند از رونق افتاد. شاید به‌توان گفت که نکات انتقادی که هر جناح مطرح می‌کرد قوی‌تر از بحث‌هایی بود که در خصوص نظام اقتصادی که خود طرف‌دار آن بود، ارائه می‌داد. بسیاری از مسائل مبهم باقی ماند، هر چند در آن زمان قبول نمی‌کردند که چنین باشد. ژوزف شومپتر در کتاب بسیار تأثیرگذار خود "سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی" (۱۹۴۳) از نظرگاهی غیرمارکسیستی و متمایل به برنامه‌ریزی مطرح کرد که هایک و میزس نتوانسته‌اند از بحث خود دفاع کنند. مقاله سال ۱۹۴۵ هایک هم شومپتر و هم مارکسیست‌ها را مورد خطاب قرار داده بود. بحث سوسیالیست‌ها این بود که بازار سرمایه‌داری ساختار نابرابر و نامعقول قدرت اقتصادی را باز می‌تابد. داب هشدار داد که توسل به بازار کنترل نشده می‌تواند به بیکاری توده‌گیر منتهی شود. او اشاره کرد که برنامه‌ریزی همه‌جانبه توسعه اقتصادی بدان معنی است که پروژه‌های بزرگی را می‌توان مطرح کرد که طبق محاسبات منفرد دست‌اندرکاران بازار، هرگز نمی‌توان آن‌ها را تأیید و توجیه کرد. در عین حالی که داب به بحث هایک پیرامون ناآگاهی برنامه‌ریزان پرداخت، ولی توضیح او درباره دانش کارفرمایان نشان می‌دهد که او از طریق برخورد با این اقتصاددانان سوسیالیست موضع خاص خود را بسط داده بود. (۵۴)

از دیگر سو، میزس و هایک هیچ کدام به سوسیالیسم سندیکالیستی بازار که لانگه و برایت مطرح کرده بودند نپرداختند. این امر قابل فهم است زیرا خود

لانگه هم این ایده را کنار گذاشته بود (برایت در جنگ مرد). تلاش سندیکالیستی در محدودهٔ سوسیالیسم در دههٔ چهل ضعیف و اعتقاد به هنگ‌های بزرگ مخصوصاً قوی بود. تا آن جا که من اطلاع دارم هیچ کس مطرح نکرد که طرفداران خودمدیریتی اجتماعی و کارگری می‌توانند بحث‌هایک پیرامون پراکنده بودن ماهیت دانش را علیه کارفرمایان تنگ‌نظر سرمایه‌داری نیز به کار برند. بی تردید بحث دانش پراکنده پوپولیسم فاقد تشخیص درست را توجیه نمی‌کند. زیرا بسط اظهار نظرهای دموکراتیکی که زبان مشترک شماری از افراد است هم مشکل و هم به یک نسبت دست‌یابی به آن، در دنیایی که ساختارهای زندگی اجتماعی بیش از پیش جمعی و در هم تنیده‌اند، حیاتی است.

هر چند نقطهٔ عزیمت در سیاست و اقتصاد باید احترام به گزینش فردی باشد، اما در اقتصاد مدرن بسیاری از تسهیلات به ناگزیر و در ذات خود جمعی‌اند. این که تصمیمات جمعی هرگز با وضوح و خودکفایی گزینش یک فرد نمی‌توانند خوانایی داشته باشند، به منشاء پیچیدگی اجتناب‌ناپذیری تبدیل شده است، اما ضرورتاً نباید از این امید دست کشید که تدارکات جمعی می‌تواند امکان واقعاً گسترده‌تری برای خواست آزاد همهٔ افراد فراهم سازد. سوسیالیست‌ها بر این باورند که مجموعه‌ای از اقدامات هم‌آهنگ و آگاهانه هم مطلوب و هم ناگزیر است و همه باید در سطح گسترده‌ای از حق دسترسی به منابع مادی و اجتماعی برخوردار باشند. اطریشی‌ها برابری را بر این اساس که در واقعیت روشی برای اندازه‌گیری خواست‌های یک فرد در مقابل دیگران وجود ندارد، رد کردند. آن‌ها هر مداخله‌ای در نظام مبادله آزاد (سرمایه‌داری) یا اقتصاد سیاسی به مثابه علم مبادله کالا "به غیر از مداخله‌ای که هدفش صرفاً ضمانت و حمایت از "نظم خودبه‌خودی" ناشی از برخورد اراده‌ها و تمایلات فردی بود را رد کردند. کم خطرترین اصلاح‌طلبی را به همان اندازه تأیید نمی‌کردند که

کوبنده‌ترین انقلابی‌گیری را. آن‌ها در عین حال که منطقاً نمی‌پذیرفتند که جامعه را می‌توان وادار ساخت که با منطق یک فکر واحد عمل کند، به گونه‌ای نامعقول ادعا داشتند که در زندگی اقتصادی حوزه‌ای خارج از محدوده بازار، برای تصمیم‌گیری جمعی معتبر وجود ندارد. سوسیالیسم ساده‌نگر یا سوسیالیسم مناسب شرایط ساده، چنین تصور می‌کرد که منطق‌گزینش اجتماعی می‌تواند همانند تصمیم‌گیری فرد که تشنگی خود را با یک لیوان آب برطرف می‌کند، قابل درک و روشن باشد. اما بدون این که سوسیالیسم کنار گذاشته شود، شناخت این امر که به نیازهای اجتماعی و رفاه عمومی می‌بایست از راه‌های پیچیده، آزمایشی و بحث‌شده پاسخ گفت، کاملاً ممکن است. در حقیقت به این کار می‌توان به مثابه جوهر سوسیالیسم واقعی نگریست. سوسیالیست‌ها بدون دست کشیدن از آرمان و معیارهای خودمختاری فردی و بدون این که آرمان‌ها و معیارهای فردی را به غلط به مسئولیت جمع فرافکنند، ادعا کردند که:

۱- برابری گسترده شرایط مادی برای خودمختاری تعمیم یافته بسیار هدایت‌گر خواهد بود.

۲- ساختارهای درونی فردیت از دل ساختارهای اجتماعی بر می‌آید و در نتیجه می‌بایستی تا آن جا که ممکن است غنی باشند.

۳- در زیست انسانی شرایط مشترکی وجود دارد که نیاز به توجه و حفاظت جمعی دارد.

۴- فرآیندهای گوناگون خودمختاری دموکراتیک جهت دستیابی به این نتایج ضروری است. تولید، مصرف و البته ارتباطات همگی به پیش‌فرض‌های اجتماعی وابسته‌اند. سوسیالیسم ضرورت توسعه شکل‌های زندگی اجتماعی که نظارت آگاهانه انسان بر روندهای اقتصادی بر طبق آن مجاز است را مفروض می‌داند و هدف آن عبارت است از برآوردن نیازها، تجهیز هر فرد با وسائل مادی

تحقق خویش، جلوگیری از تقسیم طبقاتی و تضمین رابطه پایدار با طبیعت. منظور نه یک مغز واحد بل که نهادهایی است که برخورد عقاید را تشویق کند. موضع مکتب اطریش برابری را انکار و بُعد اجتماعی فردیت را محدود می‌کند و مطرح می‌سازد که شرایط مشترکی که بشر با آن روبروست نیاز به رودررویی ندارد. این مکتب حوزه تعمق و تصمیم‌گیری جمعی را به حداقل می‌رساند.

سوسیالیست‌هایی که از "بحث محاسبه اقتصادی" پشتیبانی می‌کردند نیز نظرات مشابهی ارائه دادند. پولانی مطرح می‌کرد که بازار از جهان زنده‌ای که وجود آن را ممکن می‌سازد، حمایت نمی‌کند. دیکنسون شکست‌های بازار را یک به یک برشمرد. لرنر معیارهای رفاه عمومی و مخارج اجتماعی را مشخص کرد. اتو نویرات نیز بحث‌هایی را پیش کشید که هرگز توسط میزس و هایک مطرح نشده بود، شاید به این دلیل که نویرات بیش از آن که اقتصاددان باشد فیلسوف بود. او مشاهده کرده بود که بازار منافع و نیازهای کسانی را باز می‌تابد که هم اکنون زنده‌اند و نه نسل‌آتی را. بدین ترتیب منافع اقتصادی بدون آینده‌نگری و به شیوه غیرقابل جایگزین مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. نویرات علاوه بر این تأکید کرد که وظیفه اقتصاددان جلوگیری از بحث‌های دموکراتیک نیست، بل که می‌بایست سناریوهایی برای آینده‌های ممکن ارائه دهد که با یک‌دیگر رقیب باشند. نویرات مطرح کرد که نه بازار و نه گردش پول برای برآورد نیازهای اجتماعی و کالاهای عمومی که اغلب حسی و غیر قابل تقسیم‌اند، مناسب نیستند. او گفت که درست همان طور که ژنرال‌ها سروکاری با "واحد‌های جنگی" ندارند، همان طور هم دولت‌ها نباید هدفشان دستیابی به حداکثر "واحد‌های آموزشی" یا "واحد‌های بهزیستی" باشد، بل که بایستی همه منابع لازم را جهت تضمین یک جمعیت سالم فراهم سازند، جمعیتی که تا هر سطحی که شهروندان مطلوب دانستند، آموزش ببینند. بدین ترتیب نویرات مطرح کرد که جامعه می‌تواند "مغز مشترکی" را در مفهوم نظر اکثریت برای تدارک رفاه عمومی

و کالاهای همگانی بسط دهد و پزشک‌ها و کلینیک‌ها برای پی بردن به امراض بیماران خود به بازار نیاز نداشته باشد (۵۵). در بررسی بیش‌تر مکتب اطریشی قابل توجه است که این موضع در برابر بحث‌های مربوط به بوم‌شناسی آسیب‌پذیر باقی ماند. نظر این مکتب پیرامون رفاه عمومی به طرز ثابتی تقلیل‌گراست. افزون بر این، هایک مجبور شده است از محدود کردن شدید دامنه امکانات دولت دموکراتیک حمایت کند. (۵۶) با این حال اگر چه نویرات مسائلی را مطرح کرد که اطریشی‌ها هرگز پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آن‌ها نداشتند، باور او به امکان از بین بردن کامل بازار، طبق دلایلی که میزس به آن اشاره کرد، غلط بود. دیکنسون و لرنر نه از این تخیل بل که از بحث استفاده از بازار برای مقاصد سوسیالیستی پشتیبانی کردند. اما سوسیالیست‌های طرفدار بازار نیز به سهم خود نمی‌خواستند ثابت کنند که مدل کاملاً قابل‌اجرایی را پیش‌نهاد کرده‌اند بل که سازوکار و مفاهیم بخصوصی را ارائه دادند که می‌توان به منظور تغییر کارکردهای بازار یا اقتصاد برنامه‌ریزی شده مورد استفاده قرار داد. از طرف آن‌ها، مخصوصاً تأیید سیستم کارفرمایی، خطر کردن، نوآوری و این که نمایندگان امور اقتصادی ضروری است مسئولیت استفاده از منابع را به عهده بگیرند، پاسخی به بحث‌های دهه چهل هایک و میزس نبود.

خودمدیریتی سوسیالیستی و مالکیت عمومی مبتنی بر دانش اقتصادی پراکنده و نیز رد وسوسه برنامه‌ریزی کامل و نتایج آن می‌توانست تنها پاسخ واقعی به نقد اطریشی بوده باشد. در آن زمان بحث‌های اطریشی‌ها را خیلی ساده‌تر می‌شد نادیده گرفت، زیرا اقتصاددانان نئوکلاسیک و کینزی و نیز سوسیالیست‌ها، آن‌ها را یک جا رد کرده بودند. توصیه‌های ویژه مربوط به مشی اقتصادی که هایک در اوایل دهه سی داشت، به طرز فاجعه‌باری اشتباه بود. (۵۷) در اواسط دهه چهل هایک مطرح کرد که مسائل دهه سی را نباید به گردن سرمایه‌داری گذاشت بل که مقررات و دخالت ناشیانه دولت موجب آن شد.

سوسیالیست‌های امروزی می‌توانند از اعتقاد شجاعانه‌هایک که می‌گفت سرمایه‌داری لیبرالی واقعی هنوز به‌وجود نیامده است و بنابراین شکست هم نخورده است، آرامش کسب کنند، زیرا همین نظر را هم می‌توانیم راجع به سوسیالیسم واقعی بگوئیم. فرد سوسیالیست می‌تواند با نظر‌هایک تشویق شود. او می‌گفت طبیعت بشر که طی هزاران سال زندگی اشتراکی بدوی شکل گرفته است آمادگی پذیرش اندیشه سوسیالیستی را دارد. (۵۸)

راه‌های پس از جنگ و اقتصاد سوسیالیستی

نظرات دیکنسون، لانگه و لرنر از دیگر سو در بسط و گسترش سیاست اقتصادی و رفاهی قبل و بعد از جنگ بریتانیا نقش مشخصی داشت. ظاهراً این نظرات در بریتانیا تأثیر گذاشته و با اقبال روبرو شده بود. لرد بورج و اوان دوربر مستقیماً به این اثر اشاره داشتند، در حالیکه "اقتصاد کنترل" (سال ۱۹۴۴) اثر آبا لرنر در زمینه اقتصاد رفاه به یک متن کلاسیک تبدیل شد. "سوسیالیسم بازار" این دوره با مفاهیم مهم خود یعنی هزینه‌های اجتماعی و برابری می‌توانست به شیوه اصلاح‌طلبانه و فن‌شناسانه ادغام شود. دیکنسون جامعه غیرسرمایه‌داری را تجسم کرد، اما مدل او هیچ عنصری از نمایندگی کارگران در بنگاه تجاری تولیدی دربر نداشت. هم لانگه و هم دیکنسون علاقه داشتند نشان دهند که اقتصاد سوسیالیستی با پیش‌رفت دمکراسی سیاسی، آزادی فردی و نیازهای مصرف‌کننده سازگار و در واقع برای آن ضروری است. لانگه و دیکنسون تحت تأثیر نقد لرنر از داب قرار گرفتند، مخصوصاً آن‌جا که داب از مدل مستبدانه حمایت می‌کند و آماده است خواست‌های مصرف‌کنندگان را به نفع مقامات برنامه‌ریز دوران‌دیش فرضی، کاهش دهد.

دیکنسون و لانگه هیچ کدام از مصرف‌زدگی تمجید نمی‌کردند. دیکنسون در حقیقت مسیر مخالف را در پیش گرفت. توصیه زیر این جهت‌گیری و گرایش تکنوکراتیک او را نشان می‌دهد. "دستگاه قدرت‌مند تبلیغ و ترویج که ارگان‌های آموزش و پرورش و روشن‌گری از آن استفاده می‌کنند، و نه دلال‌ها و واسطه‌های صنایع خصوصی سود ساز، می‌توانند در عین حفظ اعتقاد ذهنی به انتخاب آزاد، تقاضاها را به مسیرهای اجتماعی دل‌خواه سوق دهند. اگر شیوه‌های فریبنده ولی مؤثر فروشندگی و تخصص تبلیغاتی در اختیار هیأت متخصصین بی‌طرف - کارشناس مواد تغذیه و رژیم غذایی، معماران، مهندسی سیستم گرماسانی، متخصصین منسوجات، آسیب‌شناسان، روان‌شناسان - قرار می‌گرفت چه پیش‌رفتی می‌توانست در استاندارد غذا، خانه، لباس، کفش و اسباب بازی حاصل شود!" (۵۹).

این پدرسالاری نویدبخش وزیر تغذیه، اطلاعات و تولیدات نیروی هوایی بریتانیا به‌زودی در سطحی ملی بسط داده شد. اقتصاد بریتانیا به‌زودی بیش از آلمان نازی که تولید اتومبیل خصوصی را تا سال ۱۹۴۴ ادامه داد، جمعی شد. در بریتانیا وزیر تغذیه جلو کالاهای مارک‌دار را در چندین حوزه گرفت و سهمیه مصرف‌کنندگان رژیم غذایی که پزشکان مشخص و تأیید کرده بودند و قویاً از بروز نرمی استخوان و دیگر علائم سوء تغذیه جلو می‌گرفت را در اختیارشان گذاشت. هایک کتاب "راه بردگی" خود را علیه چنین وضعیتی نوشت. در عین حال که اصلاحات اجتماعی که در این سال‌ها انجام شد مطمئناً ویژگی‌های ایستایی نیز داشت، اما چنان تأثیر وحشتناکی که هایک در جدل بسیار قاطع خود به آن هشدار داده بود، برجا نگذاشت. (۶۰)

اقتصادیات چپ در این دوره بیش‌تر تحت تأثیر قدرت شرکت‌ها و دولت‌های بزرگ قرار داشت. اعتقاد مکتب اطریش به بازار به گونه‌ای بود که نمی‌توانست شیوه‌های انحصارات و شرکت‌های تولیدی در تحریف بازار و دیکته کردن

خواست‌های خود به آن را ببیند. اقتصاددانان جدید چپ که نسبت به بازار حساسیت نشان می‌دادند، دیگر از عقلانیت اقتصادی مفروض کارتل‌ها و تراست‌ها به‌عنوان مدلی برای سوسیالیسم استفاده نمی‌کردند، بل که مایل بودند در تمجید از قدرت و تداوم شکل‌های انحصاری مبالغه کنند. البته می‌شود شرح قانع‌کننده‌تری از خودپویایی رقابت سرمایه‌داری در نقطه نظر شومپتر یافت. این نقطه نظر طوفان "تخریب خلاق" نام داشت و مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری آن را به‌وجود آورده بود. اما ایده "سرمایه انحصاری دولتی" به لحاظ تبلیغی تجانس بیش‌تری داشت و "سوسیالیسم انحصاری دولتی" را بیش‌تر قابل قبول می‌نمود. در اروپای شرقی جنگ زده، وظیفه بازسازی، در حقیقت، به ابتکار عمل دولتی در سطح وسیع نیاز داشت. با پایان جنگ و تثبیت استالینیزم در لهستان، اسکارلانگه خود رؤیای سوسیالیسم دموکراتیک بازار را کنار گذاشت.

در هر حال، ایده نوآوری اجتماعی و نیروی بالقوه تولیدکنندگان بی‌واسطه از آثار مارکسیستی کنار گذاشته نشد، بل که پیوسته در بحث پیرامون گذشته پیش کشیده می‌شد. بدین ترتیب موریس داب در کتاب خود؛ "بررسی رشد سرمایه‌داری" (۱۹۴۶) و در پی آن "بحث گذار" در توضیح روش‌های سازمان‌دهی تولیدی از پائین، از آثار مارکس استفاده کرد. این روش‌ها فعالیت در چارچوب مکانیزم رقابت و نه انحصار سوداگرانه را، مسیر واقعاً انقلابی در دست‌یابی به سرمایه‌داری صنعتی می‌دانست. اگر چه داب بر پیروزی‌های اولیه برنامه‌ریزی شوروی تأکید داشته بعدها متوجه شد که بر این برنامه‌ریزی، در دهه سی توجه کافی نشده بود و ضرورتاً در دوران بازسازی پس از جنگ با مشکلات گوناگونی روبه‌رو می‌شد. او اشاره کرد که در برنامه پنج ساله دوم فقط به سیصد محصول اشاره شده است در حالی که برنامه سال ۱۹۶۰ با پانزده هزار فرآورده مختلف سروکار داشت که دویست هزار شرکت صنعتی آن‌ها را تولید می‌کردند و تمام آثار و نشانه‌های رشد بی‌نهایت سریع و پیچیده را در خود داشت. (۶۱)

منتقدین اقتصاد استالینی در بحث‌های خود بیش از حد ویران‌گر بوده‌اند. اگر عقلانیتی مطلقاً در کار نبود، اگر کیفیت و هم‌آهنگی تا بدین حد بد بود، جمعیت اتحاد شوروی واقعاً چگونه تغذیه می‌شد و چگونه تولیدات شوروی چنین رشدی داشت؟ اطریشی‌ها و اپوزیسیون چپ می‌توانند به شیوه‌های گوناگون مطرح کنند که روش‌های سیاسی تمامیت‌خواه می‌تواند در بسیج جامعه برای رسیدن به هدف‌های ساده مورد استفاده قرار گیرد. آن‌ها همچنین می‌توانند اعتبار آمار شوروی را هم چون راکوفسکی و تروتسکی با اشاره به مسأله کیفیت و تناسب و با تأکید بر مخارج وحشتناک پیشرفت‌های شوروی، زیر سؤال ببرند.

دیوید روست که درین چارچوب می‌نوشت، در سال ۱۹۴۹ یکی از اولین پژوهش‌های مربوط به استفاده گسترده از کار اجباری در اتحاد شوروی را انتشار داد. اما شوروی عصر خروشچف با اسپوتنیک و استالین‌زدایی رسمی به نظر می‌رسید به لحاظ اقتصادی موفق‌تر باشد و به سمت نظامی انسانی‌تر حرکت کند. در اواخر دهه پنجاه حتی هایک نیز ظاهراً بحث زیرین خود را کنار گذاشت بلکه آن را تغییر داد: پیروزی‌های نمایانی که روس‌ها در حوزه‌های معینی به دست آورده‌اند و موجب علاقه نوین آن‌ها به سازمان‌دهی تلاش‌های عملی شد، نمی‌بایست ما را به تعجب وا دارد و دلیلی باشد که نظر خود پیرامون اهمیت آزادی را تغییر دهیم. این قضیه مورد مشاجره نیست که هدف یا اهدافی وجود دارد که اگر به اختصاص همه منابع از مرکز اولویت داده شود می‌توان زودتر به آن‌ها دست یافت.^{۶۲}

با وجودی که نقد نظری میزس و هایک بسیار دقیق بود، اما آن را با بررسی تجربی عمل‌کرده‌های اقتصادی شوروی سندیت نبخشیدند. همین طور هم این نقد را به منظور بررسی دیگر مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی فراتر از برنامه‌ریزی و بازارهای تصوری، گسترش ندادند. در دهه شصت و هفتاد اقتصاددانان معروف در اتحاد شوروی، اروپای شرقی و کوبا بحث‌های خود پیرامون بهترین راه بهبود

کارایی نظام‌های اقتصادی خود را پیش بردند. در عین حال که در این بحث‌ها که مسائل مهم مطمئناً در معرض خطر قرار می‌گرفت، تفوق مدل حکومت تک‌حزبی زمینه محدودکننده‌ای را به‌وجود می‌آورد و بحث اصلی با دستور حزب و یا با تانک و توپ فیصله پیدا می‌کرد. (۶۳)

تحقیقات و بحث‌های تئوریک ال‌ک نوو تغییر تازه‌ای در بحث اقتصادیات سوسیالیستی در دهه هفتاد و هشتاد بوجود آورد. از آن جا که او از تجارب و بحث‌های جهان کمونیست به‌وفور استفاده کرد، در انطباق با شرایط سیاسی، در وضعیت بهتری قرار داشت و بدون این که دموکراسی را راه حل همه مسائل اقتصادی سوسیالیسم بداند، از آن حمایت کرد. نوو کارایی نسبی مکانیسم‌های بازار در سرمایه‌گذاری معمول را پذیرفت ولی منطق این مکانیسم در خصوص توزیع و بوم‌شناسی در جهانی که کمیابی وجود دارد را رد کرد. او این نظر را رد کرد که بازار تنها می‌تواند بر اساس مالکیت خصوصی عمل کند. نوو در اثر تجربی خود مثال‌های زیادی هم از نبود اقدامات مؤثر در پیش‌برد اقتصادی نظام برنامه‌ریزی شوروی و هم از میلیون‌ها مسأله پیچیده مربوط به تصمیمات اصولی که صرفاً به خاطر سرپا نگه داشتن اقتصاد می‌بایستی اخذ کرد، ارائه داد (۶۴). اگر جلوی بهار پراگ گرفته نشده بود، چنین اندیشه‌ای در شرق نیز آشکارا بسط و گسترش پیدا می‌کرد. اما به‌جای آن، بحث پیرامون مدل‌های سوسیالیستی رقیب سرکوب شد.

درس‌های رکود شوروی

سرمایه‌داری در دهه هفتاد و هشتاد ثابت کرد علی‌رغم مسائل و بی‌عدالتی‌های خود به لحاظ باروری بر اقتصاد شوروی برتری دارد. موانع و

بن‌بست‌هایی که این اقتصاد به وجود آورد چه بود و چه اثراتی بر پروژه‌های اقتصاد سوسیالیستی دارند؟

رد بی‌رحمانهٔ دموکراسی سوسیالیستی بی‌تردید می‌بایست از جمله عواملی به حساب آید که جلوی نوآوری و تکامل خلاق تعاونی‌های کارگری را به‌خصوص در عصر تکنولوژی اطلاعات گرفته است. استالینیسیم در بهترین حالت جلوی مراودهٔ بین کارگران متخصص و پژوهش‌گران علمی را گرفت، مراوده‌ای که مشخص‌کننده حد و مرز تکامل فنی و تکنیکی بود؛ استالینیسیم در بدترین حالت به تحمیل سرکوب‌گرانهٔ تخیلات فنی دانش‌مندان کاذبی چون لسنکو منتهی شد. اما این بحث به خودی خود توضیح‌دهندهٔ رکود همه‌جانبهٔ شوروی نیست زیرا کشورهای چون کرهٔ جنوبی، تایوان و سنگاپور از تکنولوژی جدید در عین اعمال سانسور مداوم و سرکوب مخالفین و امثال آن، به مزایای تولیدی دست یافتند. رشد اقتصادی سریع در آسیای جنوب شرقی به فرارویی نیروهای اجتماعی‌ایی منجر شده است که خواهان دموکراسی بیش‌تری هستند. شکوفایی نسبی به حکومت‌گران این اجازه را می‌دهد که امتیازات دموکراتیک را تا حدودی گسترش دهند. در مقابل شکست‌های اقتصادهای نوع شوروی، نامساعدترین شرایط را جهت اصلاحات سیاسی و دموکراتیزه کردن جامعه به همراه داشته است.

به نظر می‌رسد علت شکست اقتصاد نوع شوروی در عدم تناسب بین تصمیمات خرد و کلان باشد؛ یا به بیان دیگر، در نبود یک نظام سنجیده استفاده از زمان کار اجتماعاً لازم، (در عین حال باید توجه داشت که در آن شرایط، کار اجتماعاً لازمی که در تولید مورد استفاده قرار می‌گرفت، تنها پس از استفاده ارزش‌گذاری می‌شد، به طوری که مصرف‌کنندگان با خرید کالا تأیید می‌کردند که تولید مورد نظر واقعاً یک نیاز مهم اجتماعی را مرتفع می‌سازد یا نه. از آن جا که تکنیک تغییر می‌کند، ایدهٔ زمان کار اجتماعاً لازم نه ثابت است و نه می‌توان آن

را از پیش تعیین و مقرر کرد و این دلیل آن است که مسائلی که برنامه‌ریزان با آن روبرویند مسائلی نیست که قواعد معینی بر آن مترتب باشد.

اقتصاد نوع شوروی می‌تواند به بهترین وجه نیازهای "مصرف کننده" آن بخش‌هایی را برآورد که در آن یک خریدار بزرگ به‌تواند سفارشات معینی را بدهد و اگر تولید به لحاظ کیفیت قابل قبول نباشد، آن را نپذیرد. بدین ترتیب تولید اسلحه در شوروی می‌تواند به سطح رقابت بین‌المللی دست یابد زیرا وزارت‌خانه‌های تهیه‌کننده اسلحه روند تولید را هدایت می‌کنند و می‌توانند تجهیزات زیر سطح استاندارد را رد کنند. همان طور که می‌دانیم مصرف‌کننده عادی در شوروی در چنین وضعیتی نیست و حضور مؤثری در نهادها ندارد. تلاش گورباچف برای رفع این نقیصه با اعمال کنترل مؤثر بر کیفیت کالا (gospiemha) با شکست روبرو شد و هم کارگران هم مدیران عامل با آن مخالف بودند. (۶۵)

اما مسأله به همان اندازه که به تقلیل مخارج یک فرآورده مربوط می‌شود به برآورد یک تقاضا نیز ارتباط پیدا می‌کند. حتی تولید نظامی شوروی یا پیروزی‌های ناشی از انگیزه صنعتی کردن، با قیمت بسیار گزافی حاصل شده است. در آن جاهائی که سرمایه‌ی اساسی اندکی مصرف می‌شد و امکان جای‌گزینی کمی وجود داشت، مسائل برنامه‌ریزی و محاسبه دست کم قابل کنترل بود. در زمینه صنایع سنتی سنگین مقدار سرمایه‌گذاری‌ها نسبتاً کم بود و متغیر اصلی عبارت بود از تلاش ساده انسانی. (۶۶)

در اقتصاد نوع شوروی، بنگاه‌های صنعتی با مسائل متعددی که نیاز به محاسبه دقیق بدیل‌هایی داشته باشد روبرو نیستند. آن‌ها کاربردی برای کامپیوتر پیدا نکرده‌اند، زیرا در وضعیت اقتصادی‌ایی به سر می‌برند که یا بیش یا کمتر از حد نظم دارد. در اساس به آن‌ها دقیقاً گفته می‌شود چه کالایی تولید کنند و مقدار سرمایه‌گذاری‌شان چقدر باید باشد. در عمل کم‌بودها پیش خواهد

آمد و تماس‌های غیررسمی برای درمان این کاستی‌ها مورد استفاده قرار خواهد گرفت. مهارت‌های لازم از نوع مهارت‌های یک کارفرمای معقول نیست که دارای منطق اقتصادی است بل که مهارت یک دلال است. آن‌هایی که بنگاه‌های مختلف را اداره می‌کنند به هم نان قرض می‌دهند و شبکه‌ای از تعهدات شخصی دوجانبه به وجود می‌آید. از آن‌جا که مدیران بنگاه‌ها مایلند برنامه‌های سهل و ساده‌ای به آن‌ها داده شود، تصویر واقعی مخارج و ظرفیت‌های خود را به مرکز نمی‌دهند؛ نتیجه عبارت است از برنامه "ضعیف" به جای برنامه "قوی و محکم". نه برای پیدا کردن تأمین‌کننده کالا با قیمت مناسب مجالی هست و نه برای کنترل پاسخ مصرف‌کنندگان، زیرا هر دوی این‌ها در برنامه مشخص شده است. بنگاه تجاری و مقام برنامه‌ریز هیچ کدام نمی‌توانند مخارج تطبیقی و جانبی و یا نوسانات تقاضا که در رقابت بازار ارائه می‌شود را محاسبه کنند. مثلاً مسأله تولیدات جانبی را در نظر بگیریم. یک مدیر غربی مخالفتی با این که تولیدات جانبی یک بنگاه همراه با سود فروخته شود، ندارد؛ اما یک مدیر در شوروی در خدمت یک وزارتخانه است و احتمال این که پی‌برد که زباله‌های صنعتی‌اش می‌تواند سرمایه‌گذاری بسیار مهمی برای شاخه دیگر صنعت باشد، کم است. وزارتخانه مربوطه نیز به نوبه خود احتمال دارد اولویت را به منافع بخش خود بدهد. این حقیقت همراه با نظارت اجتماعی ناکافی و پرستش ارزش افزوده بدون بررسی این که آن چه اضافه شده است، واقعاً ارزش اجتماعی دارد یا نه، یکی از عواملی است که در کارنامه ضعیف زیست بومی اقتصاد نوع شوروی دخالت داشته است. چنین ملاحظاتی به توضیح این که چرا به اصطلاح "زباله‌های تولیدی" که صنعت نفت سیبری به وجود می‌آورد به جای این که پایه‌ای برای صنعت پلاستیک‌سازی باشد، زمین و جو را آلوده می‌سازد، کمک می‌کند.

تجربه شوروی از کامپیوترهای هدایت‌کننده، خامی محاسبات مورد نیاز نظام مدیریت سربازخانه‌ای را نشان می‌دهد. کامپیوترهای بسیار قوی که منابع نادری با دست و دل بازی در آن تعبیه شده است، مگر برای محاسبه مقدار دست‌مزد کارکنان بنگاه‌ها هرگز مورد استفاده مدیریت در شوروی قرار نگرفته است. اگر مدیری در شوروی منابع اضافی داشته باشد، آن را در جهت ارتقاء خودکفایی بنگاه خود سرمایه‌گذاری خواهد کرد، با آن طبقات ساختمانی حائل و بزرگ‌تری خواهد ساخت. کارخانه‌های دیگری تأسیس خواهد کرد و به نیازهای یک نیروی کار ارزش‌مند پاسخ خواهد داد. بدین ترتیب یک مجتمع بزرگ در شوروی نه تنها از اجزاء ترکیب‌دهنده خود نهایت استفاده را خواهد برد، بل که مزرعه و دامداری دائر می‌کند و کوره آجرپزی می‌سازد به منظور آن که نیازهای نیروی کار خود را بدون مراجعت به یک بازار غیرمؤثر که به آن نمی‌توان اعتماد کرد، مستقیماً برآورده کند. این روش سازمان‌دهی منطق اقتصادی عجیب و غریب خود را دارد ولی به عقلانیت دامنه‌دارتری منجر نمی‌شود و چنین عقلانیتی آن را تنظیم نمی‌کند. چنین سازمان‌دهی رسماً اجتماعی‌تر از تولید سرمایه‌داری، اما در عمل بسیار کمتر اجتماعی است (۶۷).

بنگاه صنعتی در شوروی یا "تحت فرمان" است یا "روی پای خود". در مورد اول اجتماعی کردن مؤثر مدیریت به دلیل ناتوانی برنامه‌ریزان در شناخت یا اداره یک اقتصاد بزرگ و پیچیده محدود می‌شود؛ در حالی که در مورد دوم خودمختاری کارخانه مشهود است. در مقابل آن مکانیسم‌های ابتدایی رقابت بازار استفاده از منابع در یک بنگاه صنعتی را با استفاده از همین منابع در بنگاه دیگر مقایسه می‌کند. کارفرمایان و مدیران سرمایه‌دار مخارج رقبای خود را دقیقاً نمی‌دانند ولی می‌دانند که آن‌ها چه چیز را و به چه قیمت می‌فروشند و معمولاً می‌توانند تکنیک‌های متغیر و منابع عرضه را تا حدود معینی حدس بزنند.

تا همین اواخر بیش‌تر برنامه‌ریزی‌های شوروی در چارچوب کمی هدایت می‌شد. این کار به نتایج نامعقول می‌توانست بیانجامد و در حقیقت انجامید؛ بدین ترتیب که بنگاه‌های صنعتی تجهیزاتی را تولید می‌کردند که به‌طرزی غیرضرور سنگین بود؛ زیرا هدف‌های خود را با تن تعیین می‌کردند. سازمان‌های حمل و نقل نیز تلاش‌های خود را با واحد تن در کیلومتر اندازه می‌گرفتند که هیچ‌گونه انگیزه‌ای به آن‌ها برای تضمین کوتاه‌ترین سفر نمی‌داد. به مؤلفین کتاب‌ها به نسبت قطر کتاب‌های‌شان حق تألیف پرداخته می‌شود و نه به نسبت تیراژ فروش کتاب‌ها. هیچ سیستم قیمت‌گذاری معقولی وجود ندارد. البته تولیدات قیمت دارند ولی این قیمت‌ها خصیلتی ثابت دارند و با تولید کم یا زیاد یک کالا تغییر نمی‌کنند و رابطه مشخصی نه با مولدیت و نه با قیمت کالاهای دیگر دارند. نتیجه این که میوه فروشان بازار قفقاز دریافتند که اگر محصول خود را با هواپیما به مسکو ببرند، منطقی است. (زیرا سفر هوایی به‌خاطر تازه ماندن فرآورده، ارزان‌تر است)، و یا کشاورزان مزارع اشتراکی پی بردند که عاقلانه است که خوک‌های خود را با نانی که از طرف دولت به عنوان کمک هزینه می‌گیرند، تغذیه کنند (۶۸).

نشانه‌های بازار و نیروهای مولده

اقتصاد نوع شوروی با رد قیمت‌هایی که بازار تعیین‌کننده آن است و نداشتن استقلال عقلانی در فاصله گرفتن از این قیمت‌ها در حوزه‌های اقتصادی رکودی به‌وجود آورده‌است که رابطه‌ای با جریان اصلی اقتصاد جهانی ندارد. در دهه پنجاه چنین وضعیتی به دلیل خصیلت استثنایی بازسازی پس از جنگ به اندازه کافی روشن نبود. اما چه‌گوارا به شیوه‌ای واضح و پیش‌گویانه در فوریه سال ۱۹۶۴ ما را متوجه این وضعیت کرد:

"نقطه عزیمت عبارت است از محاسبه کار اجتماعاً لازم برای تولید یک کالای مشخص، اما آن چه از نظر دور مانده است این حقیقت است که کار اجتماعاً لازم یک مفهوم اقتصادی و تاریخی است؛ بنابراین نه تنها در سطح محلی (یا ملی) بل که در مفهوم جهانی نیز تغییر می کند. پیشرفت مداوم تکنولوژی که نتیجه رقابت در جهان سرمایه داری است، هزینه کار اجتماعاً لازم را تقلیل می دهد و بنابراین ارزش فرآورده را پائین می آورد. یک جامعه بسته می تواند این دگرگونی ها را برای مدت معینی نادیده بگیرد، اما همواره برای تطبیق ارزش های فرآورده ها می بایستی به مناسبات بین المللی باز گردد. اگر جامعه معینی این دگرگونی ها را بدون بسط فرمول های جدید و دقیق برای جایگزینی با فرمول های قدیمی مدت مدیدی نادیده بگیرد، مناسبات درونی معینی به وجود خواهد آورد که ساختار ارزشی خود را به نوعی شکل می دهند که ممکن است از انسجام داخلی برخوردار باشند ولی با جهت گیری های فنی پیشرفته تر (مثلاً در حوزه تولید فولاد یا پلاستیک) در تعارض قرار می گیرند. نتیجه سیر قهقرایی مهمی است که در هر حال در قانون ارزش در مقیاس بین المللی اختلال ایجاد می کند و مقایسه حوزه های گوناگون اقتصاد را غیرممکن می سازد." (۶۹)

جالب است که چه گوارا نیز می پذیرد که برنامه ریزی اقتصادی می بایستی از "قانون ارزش" که خود جلوه ای از مناسبات بازار است، استفاده کند و همین طور هم قبول می کند که در یک جامعه می تواند مجموعه ای از بازارهای نسبتاً مجزا از یک دیگر وجود داشته باشد. در صورتی که بخواهیم قوانین اقتصادی مؤثر باشند و مایل باشیم نتایج بدست آمده را با آن چه در جاهای دیگر صورت گرفته است محک بزنیم این به معنی پذیرش نوعی پیچیدگی است.

سنجش کار آیی

مارکس در "سرمایه" و دیگر آثار خود توضیح بسیار دقیقی از قانون ارزش در نظام سرمایه‌داری به دست داده است. اما در ضمن توضیح می‌دهد که نیروی مهیب انباشت سرمایه مسائل خود را ساده می‌کند، بدین ترتیب که پاره‌های هزینه‌های انسانی و زیست‌بومی که در بازار سرمایه‌داری نمی‌توانند نمایندگی داشته باشند را نادیده می‌گیرد. می‌توان تصور کرد که کارکردهای اقتصاد سوسیالیستی به ناگزیر می‌بایستی به اندازه سرمایه‌داری پیچیده باشد. با این وجود اقتصاددانان سوسیالیست اغلب چنان درگیر تبلیغ امر سوسیالیسم بوده‌اند که به ندرت فرصت کرده‌اند چنین حقیقتی را به رسمیت بشناسند و بررسی کنند: در مقابل به تزیین ساده‌سازی که جلوتر مطرح شد، تکیه کرده‌اند. اما اقتصاد مدرن به دلیل پیچیدگی الزاماً مبهم نخواهد بود؛ این خود اما مستلزم آن است که مکانیسم‌های گوناگونی در پرتو اطلاعات مناسب جهت تصمیم‌گیری پیدا شوند؛ این تصمیم‌گیری می‌بایست کار کسانی باشد که برای این کار مناسب‌ترند و تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی و مؤثری قرار دارند که به گونه دموکراتیک به وجود آمده‌اند.

آیا مارکس با انتقال اطلاعات نادیده گرفتن نقش بازار را تشویق می‌کند؟ آیا سوسیالیسم جلوی ابتکار عمل بسیاری از دست‌اندرکاران اقتصاد را می‌گیرد؟ گهگاه تصور می‌رود که مارکس مناسبات بازار را پدیده‌هایی صرفاً سطحی می‌داند که کارکردهای شیوه تولید واقعی و روابط ضبط و غصب ارزش اضافه را پنهان می‌کند. در حالی که در توضیحات او چنین است که رقابت بین سرمایه‌های مختلف فرآیندهای تولید و توزیع را در پایه‌ای‌ترین سطوح شکل می‌بخشد و پایه می‌ریزد. بحث مارکس مبنی بر این که "کار مشخص" کارگر تحت سلطه "کار انتزاعی" اجتماعاً لازم قرار دارد ما را مستقیماً متوجه کارکردهای رقابت و بازار می‌کند. همین‌طور هم بحث مارکس را می‌توان بسط و نشان داد

که هر تمرکز مشخص سرمایه را می‌بایست با هنجارهای سرمایه‌انتزاعی توضیح داد. در حقیقت مشکل می‌توان انکار کرد که چارچوب مقولات مارکسیستی بازار می‌بایستی به‌مثابه جنبه‌ای از نیروهای مولده نگریسته شود و نه پدیده‌ای فرع بر مناسبات تولید. (۷۰) بینش مارکس نسبت به پیچیدگی و پویایی سرمایه‌داری ممکن است درک ما از مفهوم برنامه‌ریزی و اجتماعی کردن (سوسیالیزه کردن) را در هم ریزد. این بینش بر شکل‌های هم‌آهنگی اقتصادی پایه‌ریزی می‌شود و به آن جهت‌نویسی می‌بخشد.

هم‌آهنگی اقتصادی مثلاً توسط شرکت‌های چند ملیتی، بانک‌ها، مؤسسات صاحب امتیاز و نهادهایی چون جامعه اروپایی به‌وجود می‌آید. پاره‌ای ممکن است این ایده را غلط بدانند که اقتصاد سوسیالیستی می‌بایستی با کارایی حاصل از رقابت بازار رقابت کند. در الگوی سوسیالیستی اقتصاد، تقاضا سطح گسترده‌ای را دربر می‌گیرد و با تقاضا در جامعه سرمایه‌داری متفاوت است. همین‌طور هم هست ظرفیت و مقررات عمومی آن. خودکار بودن فرآیند انباشت سرمایه - رشد به‌خاطر رشد - در چنین جامعه‌ای وجود ندارد و از تشویق به مصرف‌زدگی حریصانه نیز خبری نیست. در این جامعه مخارج اجتماعی و مخارج متفرقه مشهودتر است. اما هم کارایی تولیدی و هم کارایی معاملاتی جنبه حیاتی دارند.

هر چه در حوزه اقتصاد بنگاه‌های صنعتی مولدتر و دارای منابع مفیدتر باشند، بیش‌تر می‌توانند - و هر چه قانون و مالیات آن‌ها را بیش‌تر موظف به کمک کند - به هدف‌های برابری طلبانه و به‌لحاظ اجتماعی متعهد یاری رسانند. در عین حال حقیقت دارد که بازار نسبت به هزینه‌های اجتماعی کور است و در رابطه با ترفیع و مدیریت، مخارج غیرضرور به‌بار می‌آورد، اما مستلزم شیوه‌های محاسبه‌ایست که مخارج تولید را کاهش می‌دهد. در ضمن بازار سرمایه‌داری سابقه خوبی در ثبت هزینه‌های اجتماعی ندارد؛ اما این به معنای نادیده گرفتن

مخارج واقعی تولید نیست. این مخارج در قلمرو سرمایه‌داری به مواد خام، نیروی کار و یا تجهیزات سرمایه مربوط می‌شوند. از نقطه نظر سوسیالیستی یا محیط زیست، کاهش مصرف مواد خام، استفاده نکردن خارج از اندازه از تجهیزات و تقلیل نیروی کار معمولاً برای سطح مشخصی از بازدهی تولید مفهوم پیدا می‌کند. از آن جا که نیروی کار کالایی نیست که قیمت آن را بازار تعیین کند، تمایل به صرفه‌جویی در نیروی کار هرگز شکل کم‌کردن دست‌مزدها یعنی آنچه در سرمایه‌داری معمول است را به خود نمی‌گیرد. در عین حال که کارایی سوسیالیستی با کارایی سرمایه‌داری تفاوت دارد، نوعی ارتباط نیز بین آن‌ها موجود است.

یکی از مسائل اساسی و مهمی که می‌بایستی حل کرد عبارت است از اقتصاد خرد سوسیالیسم، یعنی مکانیسم‌هایی که بنگاه صنعتی را در اقتصاد سوسیالیستی تشویق می‌کند تا نیازها و هزینه‌های اجتماعی را دقیقاً تعیین کنند به جای آن که به شیوه‌ای خودخواهانه و ناروشن راه خود را پی گیرد. این اقدام برای آینده قابل پیش‌بینی می‌بایستی شامل آن چیزی باشد که دیانه السون آن را "اجتماعی کردن بازار" (۷۱) نام نهاد. اقتصاد سوسیالیستی می‌تواند از طریق بازار فعالیت میلیون‌ها کارورز اقتصادی - منجمله شرکت‌ها و تعاونی‌های کوچک - که هر اقتصادی به آن نیازمند است را تشویق و تنظیم کند. برای دستیابی به هدف‌های اجتماعی و بهبود حفظ منابع طبیعی می‌توان مالیات‌ها و کمک هزینه‌ها را با دقت تنظیم کرد. بنگاه‌های صنعتی را طبق قانونی می‌توان ملزم به علنی کردن اطلاعات تجاری کرد، یعنی اطلاعاتی که در تصمیم‌گیری مدیریت پیرامون قیمت‌ها، سودها و سرمایه‌گذاری تعیین‌کننده است. پیش‌نهاد السون این است که هیأت قیمت‌گذاری کارکردهای بازار را نشان دهد و برای آن مسئولیت تعیین کند. او گرایش‌ات پرهزینه و ضدمولد بازار را با ارقام و اسناد نشان می‌دهد. (۷۲)

سوسیالیست‌هایی که خواستار پایان دادن سرمایه‌داری در دژهای اصلی آن هستند، نمی‌توانند ضرورت بررسی دائمی استفاده شوروی و چین از شاخص‌های بازار برای حداکثر بهره‌وری را نادیده بگیرند. در واقع هر چه اقتصاد پیچیده‌تر شود، نقدی که تروتسکی، لینن و بوخارین به «کمونیسم جنگی» شوروی کردند و نقد بعدی تروتسکی و بوخارین از استالین در خصوص برنامه‌ریزی و صنعتی کردن را اگر نخواهیم از نقد اخیر الک نوو و سوشا نوزی پیرامون تمرکز بیش از حد صحبت کنیم - وزن و اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. یک اقتصاد سوسیالیستی پیش‌رفته می‌بایستی برنامه‌ریزی و مسأله‌مقررات که بسیار پیچیده‌اند را حل کند؛ قدرت مصرف‌کنندگان را نهادی کند، در سطح محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی تبادل نظر دموکراتیک را میسر سازد. هزینه‌های زیست‌بومی و مصارف جایگزین را بررسی کند، فعالیت میلیون‌ها نماینده اقتصادی خودمختار و از این قبیل را هم‌آهنگ کند.

کار آیی و پیچیدگی در یک اقتصاد سوسیالیستی

یک نظام سوسیالیستی که در آن دموکراسی، مسئولیت اجتماعی و خودمدیریتی واقعی وجود داشته باشد، سادگی تحمیلی و پیش‌گویی‌های سیستم مدیریت سربازخانه‌ای را نمی‌پذیرد. بدین ترتیب در هر اقتصاد مدرنی، فعالیت یک بنگاه صنعتی به خیل تهیه‌کنندگان و بازارهای فروش وابسته است. هر بنگاه اشتراکی کارگری به محیطی برای تجربه و پیشرفت نیاز دارد؛ اما در عین حال اگر کل این مجموعه به‌خواهد از انسجام برخوردار باشد، می‌بایستی سیستم محدودیت‌های موقت و در عین حال مناسبی وجود داشته باشد که فعالیت مسئولانه و مؤثرتر را ارج نهد. فوت و فن‌های «بازار داخلی» که پاره‌های شرکت‌های چندملیتی و نهادهای دولتی از آن استفاده می‌کنند تا نقش

کارکردهای بازار را داشته باشند، می‌تواند به‌برآورد هزینه‌های غیرضرور کمک کند؛ البته این فوت و فن‌ها را نباید جای‌گزین‌ش عمومی کرد. همین عمل‌کرد را سیستم جریان معکوس سفارش قطعات دارد که در فرآیند تولید ژاپنی به "Can ban" یا "تولید به موقع" بسیار معروف است. در اصل چنین سیستمی مصرف‌کننده را به برنامه‌ریز تبدیل می‌کند. این برنامه‌ریز در روند تولید در مراحل مختلف در سطح تأمین‌کننده به تأمین‌کننده سفارش می‌دهد مصرف‌کننده خود سفارش‌دهنده است و برعکس. باید توجه داشت که این کار تدبیری است جهت هم‌آهنگی در محدوده اقتصادی معین که نیاز به کارگزاران مختلفی که نماینده منافع مالی گوناگون باشند، ندارد. (۷۳)

تجربه کمونیستی قویاً پشتیبان این نظر است که نوآوری اقتصادی به نوعی رقابت نیاز دارد. رشد اقتصاد شوروی صرفاً رشدی کمی بود. در حقیقت در دهه هشتاد شوروی بزرگ‌ترین تولیدکننده زغال سنگ، فولاد، برق و سیمان جهان بود. اما هدف انسانی صرف چنین نیرو و منابع عظیم از بین رفته بود. سطح مولدیت کار بسیار پائین و حیفاومیل از هر نوعش بسیار بالا بود و ظرفیت استفاده مفید اجتماعی از این تولیدات به هیچ وجه وجود نداشت. "برنامه‌ریزی" شوروی صرفاً افزایش تولید بی حساب و کتابی را تحمیل می‌کرد که در آن هر کارخانه یا بنگاه صنعتی سعی داشت بازده کالا یا خدمات را نسبت به دوره قبل افزایش دهد.

در پاره‌ای موارد می‌تواند چنین باشد که محاسبات یک بوم‌شناس یا تکنیسین ضرورت توقف یک قلم کالای تولیدی مشخص را بدون مراجعه به محاسبه اقتصادی معین نشان دهد. اما قیمت‌هایی که از طریق رقابت تثبیت شده‌اند، تا آن جا که منعکس‌کننده کمبودهای مادی‌اند، به جستجوی بدیل‌ها و جای‌گزین‌های مفید کمک می‌کند. مخارج واقعی و مزایای یک پروژه را همیشه نمی‌توان پیشاپیش تعیین کرد و پاره‌ای محاسبات ضروری به بهترین شیوه

استفاده از منابع سروکار خواهد داشت تا به نحوه استفاده از علائم و نشانه‌های صرف. بدین ترتیب محاسبات زیست‌بومی می‌تواند محدودیت مطلق را بر استفاده از تکنیک مشخص یا مواد خام اعمال کند، اما هنوز هم ممکن است محاسبه اقتصادی، برای نشان دادن بهترین کاربردها لازم باشد. در صورت مجاز بودن رقابت واقعی بازار، محاسبات گوناگون ضرورت پیدا می‌کند. برای هدایت بازار و تقلیل شکست‌های قابل اجتناب آن که السون نیز بر شمرده است، می‌بایستی مکانیسم‌هایی وجود داشته باشد. اما باید آگاه بود که پاره‌ای مخارج اجتناب‌ناپذیرند و برای دوری از همه مخاطرات می‌بایستی قیمت گزافی پرداخت. از آنجا که نوآوری مجاز است و واقعاً تشویق می‌شود و در پرتو رقابت اقتصادی می‌تواند مزایای تولیدی حیاتی به دنبال داشته باشد، بی‌تردید برندگان و بازندگان خود را به وجود می‌آورد. زمینه‌ای که یک بازار سوسیالیستی به وجود می‌آورد می‌تواند ابتکار را در یک جهت بیش از جهت دیگر هدایت کند، مثلاً در جهت استفاده بهتر از مواد کمیاب تا مثلاً به حداکثر رساندن بازدهی تولید. چنین زمینه‌ای به شرط آن که مسئولیت نمایندگان را در رابطه با تصمیماتی که گرفته‌اند منتفی نسازد، می‌تواند به کمک اقدامات پیش‌گیرنده‌ای میزان سود و زیان را محدود کند.

باید در نظر داشت که نوآوری اقتصادی دقیقاً همانند نوآوری فنی نیست. اقتصاد کمونیستی پاره‌ای نوآوری‌های فنی را با موفقیت به کار برد، اما در برآورد نیازهای اجتماعی به کمک نوآوری، کارنامه بسیار ضعیفی از خود باقی گذاشت. کارفرمایی که متوجه می‌شود مردم در فرجه نهار خوردن نان یا کلوچه تازه و داغی احتیاج دارند، ممکن است به کشفی اقتصادی دست پیدا کند، حتی اگر تنورهایی که مورد استفاده قرار می‌دهد کاملاً سنتی باشند یا حتی به لحاظ فنی هم‌سنگ تنوره‌های نانوایی‌های بزرگ نباشد. اقتصاد اطریشی به چنین کارفرمایی اهمیت زیادی می‌دهد و به درستی مطرح می‌کند که در اقتصاد سربازخانه‌ای از